

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصدم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش هفتم

چون دوم بار آدمی زاده، بزاد

پای خود بر فرقِ علت‌ها نهاد

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۷۶

وقتی آدمی برای بار دوم زاییده شد، یعنی مرکزش عدم گردید و از شکم من ذهنی بیرون آمد، پای خود را بر فرق مرض‌ها، سبب‌سازی‌های ذهن و محرومیت از رحمت خدا نهاد و دیگر در فضای عدم ماندگار شد.

نکته ۱: انسان دو بار زاده می‌شود؛ یکبار از شکم مادرش و بار دیگر از شکم من ذهنی.

نکته ۲: از لحظه‌ای که مرکزتان عدم می‌شود دیگر عدم باقی می‌ماند چراکه شما می‌فهمید سبب‌سازی بر حسب باورهای ذهنی و محتوای ذهن بی‌بهره است و هیچ خیری برای شما ندارد.

شمس باشد بر سببها مُطَّلَع
هم از او حبلِ سببها مُنْقَطِع
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۱۱

حبل: ریسمان

وقتی فضای درون گشوده شود، خورشیدِ حضور از درون ما طلوع می کند. هرچه این خورشید به صورت حضور ناظر بیشتر بالا بیاید، از سبب‌سازی‌های ذهن آگاه شده و فضای درون گشوده‌تر می شود. حال ریسمانِ افکارِ به هم چسبیده که مدام مشغول سبب‌سازی در مرکزمان است، با فضاگشایی و از تابشِ خورشیدِ درون و ضعیف شدنِ من‌ذهنی، منقطع شده و هشیاری از فاصلهٔ بین دو فکر آزاد می گردد.

جهل را بی‌علتی عالم کند
علم را علت کثر و ظالم کند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۵۲

اجتناب کردن از سبب‌سازی، جهل را که همان ماندن در من‌ذهنی با پندار کمال است، به دانش‌خدایی
مبدل می‌کند. اما اگر کسی با همین دانش‌خدایی مشغول سبب‌سازی شود و برحسب همانیدگی‌ها ببیند،
دانایی‌اش وارونه شده و ستمکار می‌گردد.

نکته ۱: کسی که برحسب باورهای همانیده می‌بیند در خرافات بوده و جاهل است.

نکته ۲: اگر مرکز ما عدم باشد، هر لحظه عنایت خداوند می‌رسد، ما را جذب می‌کند و به سوی خود می‌برد. اما مسئله مهم این است که تعهد داشته باشیم، اگر مرکزمان جسم شد دوباره با فضاگشایی مرکز را عدم کرده و با مداومت مدت‌ها این کار را ادامه دهیم.

نکته ۳: هرگاه مرکزمان عدم شود بدین معنی است که ما از جنس آلت شده‌ایم و دیگر مرکزمان جسم نیست و به سوی تخریب نمی‌رویم، بلکه هر لحظه با فضاگشایی به سوی عدم حرکت می‌کنیم.

چون سلطنتِ اَلَّا خواهی، برِ لا لا شو
جاروب ز لا بستان، فراشی اشیا کن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۷۶

اگر می خواهی در فضای «اَلَّا»، همان فضایی که هر لحظه با انکار ذهن خدا را تأیید می کنی، به سلطنت
برسی، پس مدام ذهنت را «لا» کن و از آن جارویی بساز و هر چیزی را که این لحظه به مرکزت می آید
جارو کن.

گر عزمِ سفر داری، بر مرکبِ معنی رو
ور زان که کنی مسکن، بر طارمِ خضرا کن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۷۶

-طارمِ خضرا: گنبدِ سبز، مجازاً آسمان

اگر حقیقتاً عزم سفر کرده‌ای و می‌خواهی از ذهن به فضای یکتایی عزیمت کنی، هر لحظه فضا را باز کن و به جای سوار شدن به مرکبِ ذهن و آوردن چیزهای ذهنی به مرکزت، با فضاگشایی بر مرکبِ هشیاری سوار شو. همچنین اگر می‌خواهی مسکن پیدا کنی پس به فضای گشوده‌شده درونت برو و در آن جا ساکن شو.

می‌باش چو مُستَسقی، کاو را نَبُود سیری
هرچند شوی عالی، تو جهد به اعلا کن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۷۶

-مُستَسقی: کسی که بیماری استسقا (احساس تشنگی دائم و مفرط) دارد.

همچون آدمی باش که مرض استسقا گرفته و احساس تشنگی مفرط دارد، یعنی هر چقدر فضا را باز کرده و دم زنده کننده زندگی و آب حیات را دریافت کردی، باز هم بیشتر بخواه. هرچند که ممکن است به صورت ذهنی و با تأیید اطرافیان خودت را در مقام بالایی تصور کنی، اما به آن قانع نشو بلکه تلاش کن تا با فضاگشایی چیزهای جسمی را از مرکزت بیرون برانی و هرچه بیشتر از جنس خداوند شوی.

جلوهای کرد رُخت، دید ملک عشق نداشت
عینِ آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۵۲

خداوندا، رخ تو بر فرشته و هر هشیاری دیگری که در جهان هست، جلوه کرد، اما چون در هیچ کدام از آن‌ها نیروی عشق وجود نداشت پس نتوانستند به زندگی زنده شوند. بنابراین غیرت خداوند همچون آتشی شد و انسان را خلق کرد تا در او به بی‌نهایت خودش زنده شود، زیرا تنها انسان است که عشق را درک می‌کند.

آسمان بارِ امانت نتوانست کشید
قرعهٔ کار به نامِ من دیوانه زدند
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شمارهٔ ۱۸۴

آسمان و هرآنچه در آن است که با ذهن شناخته می‌شود نتوانست بار امانتِ عشق خداوند را به‌دوش بکشد و پس از جدایی از او، دوباره هشیارانه به وحدت با خدا برسد. بنابراین قرعهٔ کار به نام انسان افتاد تا با دیوانه شدن نسبت به عقل من‌ذهنی از محدودیت ذهن بیرون بی‌پرد و به خدا زنده شود.

نکته ۱: ما تا به حال با قرار دادن جسم و درد در مرکزمان به خود ستم کرده‌ایم، در حالی که می‌توانستیم در سنین پایین متوجه شویم. حال باید به جای ملامت پدر و مادر و جامعه پیغام زندگی را دریافت کرده و آن را در جهان پخش کنیم.

نکته ۲: انسان در هر سنی می‌تواند به حضور زنده شود. به‌طور مثال حضرت مسیح در گهواره و سایر پیامبران در سنین بالاتر به حضور رسیدند. بنابراین انسان در هر سنی این قابلیت را دارد، اما این اتفاق هرچه زودتر بیفتد بهتر است.

نکته ۳: اگر مادر فرزندش را از جنس آلت و زندگی ببیند و از طریق ارتعاش قرین روی او تأثیر بگذارد، فرزندش از جنس زندگی می‌شود، من‌ذهنی‌اش رشد نمی‌کند و به ستمکاری و نادانی دچار نمی‌شود.

نکته ۴: ما در برابر هم‌نوعان خود مسئولیم که کیفیت هشیاریمان را در این لحظه به‌عهده بگیریم و از ملامت خود و دیگران پرهیزیم و متعهدانه به این کار عمل کنیم.

نکته ۵: زندگی توسط ناکامی و بی‌مرادی سعی دارد تا پیغامش را به ما برساند و خودش را در مرکز ما مستقر کند. حال وظیفه ما این است که به‌جای گریه و زاری و دعا کردن، خود را مورد بررسی قرار دهیم که چه عیبی داریم و کدام همانیدگی باید در ما شناسایی شود. اگر این شناسایی را در ذهنمان نگه داریم و با اجتناب از تقلید و توقع از کمکِ دیگران به خودمان کمک کنیم، خواهیم دید که شناسایی مساوی آزادی است.

(قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷۲)

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.»

«ما این امانت [عشق و زنده شدن هشیارانه به خداوند] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود.»

[ما در روز الست پذیرفته‌ایم که می‌توانیم به بی‌نهایت خداوند زنده شویم. اگر ما نیز مانند سایر موجودات بترسیم درست مانند حیوان و نبات هستیم و با این کار به خودمان ظلم می‌کنیم.]

تو خورشیدِ جهان باشی، ز چشمِ ما نهان باشی
تو خود این را روا داری؟ و آن گه این روا باشد؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۷

خداوندا، تو مانند خورشید جهان هستی که تمام باشندگان این عالم از جمله جمادات، نباتات و حیوانات به وسیله نور تو می بینند به غیر از ما انسان ها که با هشیاری جسمی من ذهنی ساخته و باعث شدیم از چشمانمان نهان شوی. آیا تو این را روا می داری در حالی که نور دیده عالمیان هستی، ما از طریق تو نبینیم؟ آیا سزاوار است که با من ذهنی و عقل محدود آن عمل کنیم؟

نکته: خورشیدی را که همه کائنات به وسیله نور او می بینند و به ما گرمی و انرژی می دهد و باعث روشنایی می شود به علت غلط بینی خودمان و دید هشیاری جسمی نمی بینیم، و از آن محروم هستیم و این نعمت بزرگ را بر خود روا نمی داریم.

قسمتِ خود، خود بریدی تو ز جهل
قسمتِ خود را فزاید مردِ اهل
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴

تو از روی جهلِ من ذهنی و با غلطبینی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها، سهم خود را از خرد زندگی و عنایات خداوند بریدی. درحالی که انسان خردمند، کسی که مطابق خرد زندگی عمل می‌کند، هر لحظه با فضاگشایی در حال افزایش سهم خود از نور زندگی است.

هر که را مُشک نصیحت سود نیست
لاجرم با بوی بد خو کردنی ست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵

هر کس که از بوی خوش نصیحت‌های بزرگانی چون مولانا تأثیر نپذیرد و دوباره با عقل من ذهنی‌اش فکر و عمل کند، به‌ناچار باید با بوی بد دردهای من ذهنی خو بگیرد.

آن که در تون زاد و پاکی را ندید
بوی مُشک آرد بر او رنجی پدید
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۶

آن کسی که در فضای تاریک و آلوده ذهن زاییده شده و تابه حال پاکی را ندیده باشد، در این صورت بوی مُشکِ زندگی که از عشق و خرد و مهربانی برمی خیزد، برای او ناگوار و ناخوشایند است.

نکته: اگر بوی خردورزی و عشق برای ما ناپسند است، باید خود را مورد ارزیابی قرار دهیم و ببینیم آیا در ذهنِ همانیده پر از درد زاده شده‌ایم و در آن جا زندگی می‌کنیم؟

کور را خود این قضا، همراه اوست
که مر او را، اوفتادن طبع و خوست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۴

کسی که من ذهنی دارد و با سبب‌سازی نسبت به چشم زندگی و هشیاری نظر کور است و با دید همانیدگی‌ها، دردها و شرطی‌شدگی‌ها می‌بیند، این قضا و افتادن در چاه ذهن همراه او و در ذات اوست. به عبارت دیگر چنین شخصی که فضاگشایی نمی‌کند تا مرکزش عدم شود، زندگی کردن با سبب‌سازی در ذات من ذهنی او قرار دارد و به افتادن در چاه ذهن عادت دارد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش هشتم

چون بُود نورِ خدا قوتِ بشر
نیست جای تیرگی، ز آن جا پیر
-شاپور عبودی

از آن جایی که نور خدا غذای جان اصلی انسان است و با فضاگشایی از آن نور می آید، پس ای انسان، جای تو در تیرگی و تاریکی ذهن نیست و باید از آن بیرون پیری [زیرا مادامی که در تیرگی ذهن باشی، غذایت را از همانیدگی‌هایی مانند تأیید و توجه و قدردانی مردم و بالا آمدنِ من‌ذهنی خود می‌گیری نه از نور خدا]. نکته: درست همان‌طور که جسم ما به غذای بیرون نیاز دارد و از آن تغذیه می‌کند، جان ما هم برای تغذیه به نورِ حاصل از فضاگشایی احتیاج دارد.

ظلم بر خود می‌کنی تا در شبی
در میان نیمه‌شب گن یاربی
-شاپور عبودی

مادامی که در شب ذهن به سر می‌بری به خودت ظلم می‌کنی. وقتی در تاریکی ذهن هستی، باید یک لحظه از ته دلت «یا رب» بگویی، یعنی با تمام قوا فضاگشایی کنی و به این درک برسی که چیزهای بیرونی نباید پا به مرکزت بگذارند.

تا رهی زین چاه تاریک خیال
تا نباشد جانِ تو اندر وبال
-شاپور عبودی

بدین ترتیب [با گفتن «یا رب»] از چاه تاریک و توهمی ذهن و همانیدگی‌ها رها می‌شوی و جان تو در بدبختی و تیره‌روزیِ ذهنِ زندگی نخواهد کرد.

لیک اغلب هوش‌ها در افتکار
همچو خفاش‌اند ظلمت‌دوست‌دار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۲

افتکار: اندیشیدن

ولی اغلب انسان‌ها که هشیاری جسمی دارند، جذب فکرهای همانیده شده‌اند و از این همانیدگی به آن همانیدگی در خواب غفلت ذهن به‌سر می‌برند. آن‌ها مانند خفاشند و تاریکی ذهن را دوست دارند. نکته: از خودمان پرسیم آیا در فکرهای همانیده مثل خفاش، تاریکی را دوست داریم؟ یا نه، می‌خواهیم فضا را باز کنیم و روشنایی را ببینیم؟ انتخاب با ماست.

شب‌پران را گر نظر و آلت بُدی
 روزشان جَوَلان و خوش حالت بُدی
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۹۵

شب‌پره: خفاش

اگر شب‌پران یعنی همان من‌های ذهنی که با سبب‌سازی حرکت می‌کنند، به‌جای فکر و عمل از طریق هشیاری جسمی، از هشیاری نظر و ابزار فضاگشایی استفاده کرده و برحسب عدم می‌دیدند، می‌توانستند در روز هم پرواز کنند.

نکته: امکان حال خوب، فکر خوب، عمل خوب و خردورزی برای ما وجود دارد. کافی‌ست حقیقتاً تصمیم بگیریم و با رعایت قانون جبران متعهد شویم که با به‌کارگیری ابزار نظر و فضاگشایی و قران شدن با کسی مثل مولانا، روی خود کار کرده و قدرت دیدن روز هشیاری را پیدا کنیم.

أَعْمَشِي كَاو مَاه رَا هَم بَر نَتَا فِت
اِخْتَر اَنْدَر رَهْبِرِي بَر وِي بَتَا فِت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۵۵

-أَعْمَشِي: آن که به سبب بیماری چشم، از دیدگانش آب فروریزد.

چشمی که در اثر همانیدگی نابیناست و تحمل ماه زندگی را ندارد یعنی قصد ندارد آگاه شود و در خواب مانده است، در واقع اختر همانیدگی‌ها بر او رهبری و زندگی‌اش را اداره می‌کند.

قبله کرد او از لئیمی و عمی
آفلین و نجمه‌های بی‌هدی
-شاپور عبودی

-لئیم: پست
-عمی: کوری

انسان در من‌ذهنی از روی پستی و کوری چیزهای آفل را در مرکزش قرار داد و همانیدگی‌ها را که مانند ستارگانی بدون هدایت هستند قبلهٔ خود ساخت. غافل از این که با این همانیدگی‌ها جز به‌سوی مرگ، تخریب و آسیب رساندن به خود و دیگران به جایی هدایت نخواهد شد.

نکته ۱: اکنون باید به مرکز خود نگاه کنیم و ببینیم که مرکز ما الآن ستاره بی‌هدایت همانیدگی است یا عدم؟ اگر همانیدگی باشد باید قبول کنیم که پست و نابینا هستیم. بنابراین باید از طریق تکرار ابیات مولانا روی خودمان کار کنیم.

نکته ۲: اگر شما به این برنامه گوش می‌دهید و به آن علاقمند هستید، بدانید که زندگی طالب شماست و می‌خواهد در شما به خودش زنده شود.

چون خفاشی کاو تَفِ خورشید را
برنتابد، بِسْکُلْدِ اومید را
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۴۸

-تَف: گرمی و پرتو
-بِسْکُلْد: بگسلد، پاره کند، گسسته کند.

انسانی که من ذهنی دارد، درمقابل تابش نور زندگی مانند خفاشی است که نمی تواند نور و گرمای خورشید را تحمل کند و امیدش را از دست می دهد. [تابش نور زندگی عیب و ایرادهای انسان را به او نشان می دهد و موجب می گردد تا انسان به عنوان حضور ناظر نسبت به مسائل زندگی اش آگاه شود، اما کسی که من ذهنی دارد تحمل چنین چیزی را ندارد و ناامید می شود.]

نکته: ما باید به دید اشتباه خود در من ذهنی اقرار کرده و از پایگاه پندار کمال پایین بیاییم. زیرا تنها در این حالت است که می توانیم هر عیب و ایرادی را که زندگی به ما نشان می دهد بپذیریم.

پیش این خورشید گی تا بد هلال؟
با چنان رستم چه باشد زور زال؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۳

-زال: پیرزن
چگونه ممکن است هلال ماه من ذهنی در مقابل خورشید زندگی بدرخشد و خودی نشان دهد؟ و یا مثلاً
چطور امکان دارد که زور پیرزنی فرتوت به زور رستم بچربد؟ [پیرزن نماد من ذهنی و رستم نماد خداوند
است. با فضاگشایی زور خداوند در انسان تجلی پیدا کرده و بر من ذهنی پیروز می گردد.]

نکته: مولانا در این بیت با دو تمثیل ساده قدرت خداوند را با قدرت من ذهنی مقایسه می کند. در این
مقایسه نشان می دهد که ما هرگز نباید ناامید شویم چرا که زور من ذهنی به حدی اندک است که توانایی
مقابله با خداوند را ندارد. کافی است فضای درون ما گشوده شود، آن گاه حتماً من ذهنی شکست می خورد.

تا ابد از ظلمتی در ظلمتی
می روند و، نیست غوثی، رحمتی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۲۵

-غوث: فریادرس

من های ذهنی تا ابد با دید غلط بینشان از یک همانیدگی به همانیدگی دیگر رفته و دائماً در تاریکی ذهن فرومی روند. آنها فضا را نمی گشایند و در فضای ذهن حرکت می کنند، در نتیجه هیچ فریادرسی به داد آنها نمی رسد و مورد رحمت قرار نمی گیرند.

نکته: اگر ما در تاریکی فضای ذهن هستیم و هیچ فریادرسی نداریم باید اول خودمان به فریاد خودمان برسیم. فضا را باز کنیم و از فضای مجازی ذهن بیرون ببریم تا در این لحظه مبارک رحمت ایزدی بدون علل و سبب‌سازی‌های ذهن به ما برسد.

گفت حق: چشم خُفاش بدخِصال
بسته‌ام من ز آفتاب بی‌مثال
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۱

-بی‌مثال: بی‌نظیر

حضرت حق فرمود: من چشم خفاش بدخوی را از مشاهده آفتاب بی‌همتا بسته‌ام. [یعنی چشم من‌های ذهنی از مشاهده آفتاب بی‌مثال زندگی بسته شده و تا زمانی که فضا را نگشوده و مرکزشان را عدم نکرده‌اند، نمی‌توانند خداوند را ببینند.]

ذَمِّ خورشیدِ جهان، ذَمِّ خود است
که دو چشمم کور و تاریک و بد است
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰

-ذَمِّ: بدگویی کردن، درمقابل مدح

کسی که بدگویی خورشید عالم تاب را می کند، درواقع دارد بدگویی خودش را می گوید. زیرا چنین شخصی با نكوهشِ آفتاب به طور غیر مستقیم به دیگران می فهماند که چشمانم کور و بی نور است که نمی تواند نور و گرمای خورشید را ببیند.

نکته ۱: ماندن در ذهن و دیدن بر حسب همانیدگی‌ها و سبب‌سازی‌های آن، بدگویی کردن خداوند است.
نکته ۲: انسانی که عشق و خرد خداوند را دوست ندارد چشم‌عدمش نابیناست و براساس همانیدگی‌ها و سبب‌سازی‌های ذهن می‌بیند. بنابراین چشمانش کور و تاریک و بد است.

سُست چشمانی که شب جَوْلان کند
کی طوافِ مَشعلَهٗ ایمان کنند؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶

-مَشعلَه: مَشعل

برای مثال سست چشمانی که بر حسب همانیدگی‌ها می‌بینند، با فکر و عمل بر اساس سبب‌سازی در شب ذهن جولان می‌دهند و درد ایجاد می‌کنند. چنین کسانی که مرکزشان پر از همانیدگی است، کی می‌توانند طواف مشعلهٔ ایمان را تجربه کنند؟ یعنی چگونه ممکن است خورشید خداوند از مرکزشان بالا آمده و در هر لحظه با زندگی حس وحدت داشته باشند و با او یکی شوند؟

همچو جُعدان، دشمنِ بازان شدیم
لاجرَم و اماندهٔ ویران شدیم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۷

ما انسان‌ها در من‌ذهنی همانند جعد‌ها دشمن بازان بلندپروازی چون مولانا شدیم و چون با دید ذهن عاشق خرابی و ویرانی هستیم پس به‌ناچار در ویرانه زندگی خواهیم کرد و در جهنم من‌ذهنی گرفتار می‌شویم.

نکته: دلیل این که تعداد زیادی از مردم به این برنامه روی نمی‌آورند این است که من ذهنی دشمن بازان است و خرابی و ویرانی را دوست دارد.

با تشکر:


کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com